

تا کی جهنمی به نام زندگی

فشارهای اجتماعی و اقتصادی بر مردم در هیچ حکومتی بی دردسر نمی گذرد. جامعه‌ای که در آن مردم برای گذران زندگی شان نه فقط نیروی کارشان، که ارگان‌های تن شان را نیز می فروشند، به نقطه‌ی انفجاری رسیده است که هیچ اختناق‌ی را یارای مقاومت در برابرش نیست. گسترش قابل توجه مبارزات و اعتراضات یکی دو ساله‌ی اخیر خود گواه این مساله است.

تا آن جا که به جنبش کارگری مربوط می شود، خلاصه ترین تصویری که می توان از موقعیت امروز این جنبش داد، عبارت است از وسعت و طولانی بودن اعتراضات بدون این که منجر به تغییر کیفی مهمی در تناسب قوا میان طبقات اصلی جامعه شده باشد. این تصویر هیچ تناقضی با اوج گیری تلاش‌ها برای سازمان یابی کارگران ندارد، بلکه بر بستر همین اعتراضات بوده که جنب و جوش برای سازمان یابی کارگران نیز پیش رفته است. تداوم این تجمعات، تحصن‌ها، اعتراضات، نماینده فرستادن، و غیره و غیره، اگر به تغییری منجر نشود، با توجه به معضلات اجتماعی موجود می تواند به سرعت به رکود و نومیدی بیانجامد. و همین تاکید است بر ضرورت یافتن راهی برای برون رفت از این وضعیت.

نیاز به یک حرکت متحد و سراسری

فشار بر طبقه‌ی کارگر، همه‌ی مرزهای شناخته شده‌ی پیشین را پشت سر گذاشته است. جنبش کارگری برای غلبه بر وضعیت طاقت فرسای امروز، نیاز به یک قدم پیش روی موثر و یک ابراز وجود گسترده دارد. نیاز دارد، که دوره‌ی اعتراضات متعدد، ولی پراکنده را پشت سر بگذارد. نیاز دارد، که تکانی به جامعه بدهد. با یک عمل سراسری، تعادل را بر هم

مرکزی در تاریخ معاصر آلمان به عنوان بزرگ ترین کشور اروپا خط بطلان کشید؛ خطر حمله‌ی آمریکا یا اسرائیل به ایران را به میدانی فرعی در لبنان کشاند؛ و در عین حال، سرداران نیروی نظامی را به تاسیس احزاب اصلاح طلب گمارد و سیاست‌های اصلاح طلبانه‌ی بورژوازی ایران را از کف نهاد!

موفقیت‌های دولت احمدی نژاد در پاسخ گویی به نیازهای این مقطع بورژوازی ایران، اما تاثیرات ویران کننده‌ای بر زندگی مردم کارگر و زحمت کش گذاشته است. بستن مستمر کارخانه‌هایی که تولیدشان به صرفه نیست، عدم پرداخت دست مزدهای کارگران، طرح مجدد تغییر در قانون کار به منظور تسهیل رواج کارهای موقت و حذف موانع قانونی در اخراج کارگران، میلیتاریزه کردن جامعه، بازگشت به اصول گرایی قدیم دولت در رابطه با زنان، و سرکوب دانش جویان، شمه‌ای است از آن چه که نفس‌ها را در سینه‌ی جامعه حبس کرده است. وضعیت حاضر، نه صرفاً ناشی از فاشیست بودن شخص احمدی نژاد است؛ و نه صرفاً ناشی از مدل ویژه‌ی او برای خصوصی سازی‌ها، یعنی سپردن صنایع و موسسات به دست نظامیان و وابستگان بسیار نزدیک دولت. هر دولت دیگر بورژوایی هم برای پیش برد سیاست‌های طبقه‌اش در شرایط حاضر، باید همین سیاست را در خطوط کلی‌اش پیش می برد. بخش اصلاح طلب و لیبرال بورژوازی ایران، پیش تر نشان داده بود که توان و پتانسیل اداره کردن معادلات پیچیده‌ی شرایط حاضر در ایران و منطقه را ندارد. در هر صورت، مستقل از این که کدام شاخه و جناح عامل اجرایی چنین سیاستی باشد، پیش برد عنان گسیخته‌ی سیاست خصوصی سازی‌ها، از کار بیکار کردن هزاران هزار کارگر، و تشدید

سیاست اصلاح طلبی با انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری از دستور حکومت اسلامی خارج نشد. عروج اصلاح طلبی، که پلاتفرم سیاسی و اقتصادی مشخصی دارد، به دلایل متعددی در دوره‌ی خاتمی - عمدتاً در عرصه‌ی سیاست - نمایان شد. در حیطه‌ی اقتصاد، اما پلاتفرم اصلاحات از جمله باید در دو عرصه راه را برای پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی فراهم می کرد: خصوصی سازی‌ها و تغییر در قانون کار. هر دوی این‌ها در دوره‌ی خاتمی نیز به تناوب به جلوی صحنه آمدند، بی آن که بتوانند حل مساله‌ی انطباق با شاخص‌های نهادهای بین المللی را به سرانجام برسانند. احمدی نژاد تا همین جا در پیش برد این سیاست‌ها موفق تر از دولت اصلاح طلب خاتمی بوده و به روشنی توانسته است پروسه‌ی های نیمه کاره در این راستا را پیش ببرد.

دولت احمدی نژاد هم چنین در رابطه با برنامه‌ی تولید سلاح‌های اتمی توانست به بیان آرزوهای عظیم طلبانه‌ی بخش‌های بزرگی از بورژوازی ایران تبدیل شود. پس از جنب و جوش‌های دوره‌ی ملی شدن نفت، در کم تر مواردی بورژوازی ایران بر سر یک مطالبه، چنین یک پارچه تفاهم نشان داده بود. هم چنین درگیری‌های دیپلماتیک احمدی نژاد با سیاست‌های آمریکا در منطقه، او را در افکار عمومی بسیاری از کشورهای عربی به چهره‌ای محبوب تبدیل کرده است، پدیده‌ای که در حکومت اسلامی تنها در رابطه با شخص خمینی موضوعیت داشت. احمدی نژاد نشان داد، که می شود مدرنیته و مدنیت و ارزش‌های غربی را به تمسخر گرفت؛ دولت آمریکا و سیاست‌هایش را به چالش طلبید؛ برنامه‌ی تولید سلاح‌های هسته‌ای را هم چنان پیش برد؛ از هیتلر اعاده‌ی حیثیت کرد و بر یک مساله‌ی

زند، و جهنمی را که به طبقه‌ی کارگر تحمیل کرده‌اند مورد سؤال جدی قرار دهد. دولت ایران نیز، مثل همه حکومت‌های دیگری که سیستم و نظم و نظام خود را برای پیوستن به «سازمان تجارت جهانی» صیقل می‌دهند، از یک طرف باید کارها را قراردادی و موقتی کند و دست کارفرمایان را در اخراج‌ها باز بگذارد؛ و از طرف دیگر باید برای پیش برد سیاست‌هایش، موسسات غیر سودده را ببندد و یا به بخش خصوصی بفروشد. شناخت کلیت سیاست دولت ضروری است، تا بتوان قدرت و فضای مانور کارگران را در تقابل با این سیاست‌ها فهمید.

در تقابل با عواقب سیاست فشار و سرکوب دولت در چنین شرایطی، دیگر کافی نیست که عوارض این سیاست به چالش طلبیده شوند، بلکه باید خود این سیاست را در کلیت‌اش مورد سؤال قرار داد. کارگرانی که مثلاً دو سال است علی‌رغم اعتراضات متعدد دست مزد دریافت نکرده‌اند، چگونه می‌توانند امیدوار باشند که با دو یا سه یا چند تجمع و تحصن دیگر دست‌مزد‌های‌شان پرداخت خواهد شد. شناخت این سیاست‌ها ضروری است، تا متوجه باشیم که حتا کارگرانی که در صنایع بزرگ مشغول کارند و احتمالاً ثبات بیش‌تری در زندگی شغلی و اجتماعی دارند هم نمی‌توانند از آینده‌ی شغلی خود مطمئن باشند. ناامنی شغلی فعلی صرفاً مربوط به یک رشته‌ی خاص نیست، بلکه ناامنی برای کل طبقه‌ی کارگر است. هیچ کجای دنیا و در هیچ دوره‌ای دیده نشده است، که فلاکت وقتی چنین گسترده و همه‌گیر می‌شود، تنها سهم بخشی از طبقه‌ی کارگر باشد.

کارگران شاغل صنایع بزرگ نمی‌توانند تصور کنند، که این شتری است که راه‌خانه‌ی آن‌ها را نخواهد جست. کسی که دو سال دست‌مزد نگرفته باشد، با هر حقوق کمی حاضر می‌شود جای کارگری را که با شغل ثابت و دست‌مزد بالاتر برای کارفرما خرج بیش‌تری دارد، بگیرد. بنابراین، بحث صرفاً بر سر هم بستگی طبقاتی و توجه به شرایط زندگی دیگر بخش‌های طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه در عین حال برای دفاع از زندگی هر تک نفر فروشنده‌ی نیروی کار، برای دفاع از کلیت طبقه‌ی کارگر در تقابل با سیاست اقتصادی دولت است.

پایان دادن به شرایط مصیبت‌بار امروز، تنها در گرو یک ابراز قدرت عظیم و سراسری

است. جامعه باید ببیند، که این وضعیت را هیچ بخشی از طبقه‌ی کارگر تحمل نمی‌کند. فقر و نداری و ناامنی، دیگر تنها کابوس کارتن‌خواب‌ها نیست. دولت را باید واداشت، که مستقل از این که برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و بلیط ورود به «سازمان تجارت جهانی» در کدام هفت‌خوان گیر کرده باشد، یا شغل و بیمه‌ی بیکاری مکفی در تمام طول بیکاری برای بیکاران را تضمین نماید و یا اداره‌ی موسسه‌ی تولیدی مربوطه را محض اجرای «عدالت» به عهده‌ی خود کارگران بگذارد.

یک حرکت سراسری در شرایط حاضر، هم اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگری که در طول



بیش از دو دهه سرکوب شده است را به آن برمی‌گرداند؛ و هم اعتراضات موجود در جامعه را به کانالی سازنده می‌کشاند و مانع از پا گرفتن اعتراضات ارتجاعی‌ای می‌شود، که سرشان به عوامل آمریکا در منطقه وصل است. حرکات اعتراضی بسیار زیاد است، باید آن رشته‌ی نامرعی‌یی که همه‌ی این‌ها را در یک حرکت متحد کنار هم می‌گذارد، پیدا کرد. سرکوب و خفقان و توحش، همین امروز موجود است و ذره ذره و در میدان‌های نابرابر از صفوف طبقه‌ی ما قربانی می‌گیرد.

گسترش جنب و جوش سازمان یابی
بحث سازمان یابی کارگران در طول چند سال

گذشته در تمام دقایق آن، آشکار و پنهان، در حقیقت درباره‌ی سئوالات بزرگ تر مربوط به جامعه، سیاست، اقتصاد، آینده و گذشته مطرح بوده است. مستقل از هر درکی که از پروسه‌ی ایجاد این تشکلهای داشته باشیم، برای همه روشن است که بدون تشکل، بدون متحد شدن، بدون امکان دیدن نیروی عظیم یک حرکت جمعی، نمی‌توان تغییری در وضع حاضر داد. وجود حرکت‌های مختلف در چند سال اخیر، فعالین کارگری را وارد پروسه‌ی واقعی کلنجار رفتن با سئوالاتی جدی کرده است. همه‌ی شواهد نشان می‌دهند، که این فعالین به درست و محض سنجیده عمل کردن، بسیار دوراندیشانه و فراتر از معضلات امروز فکر و عمل می‌کنند. به این اعتبار «کند» پیش رفتن این پروسه، بر خلاف ادعاهای سطحی رایج، نه ناشی از این کمبته و آن گرایش، بلکه دقیقاً نشانه‌ی آگاهی و بلوغ سیاسی فعالین کارگری است. این که چرا این آگاهی و بلوغ سیاسی بلاواسطه دست مایه‌ی پیش روی سریع تری نمی‌شود، به فاکتورهای تاریخی دیگری برمی‌گردد، که جای بحث‌شان این جا نیست. در هر صورت، نکته‌ی قابل توجه بر مبنای داده‌های فعلی این است که پروسه‌ی سازمان یابی را باید بر بستر مبارزات سراسری به یک پروسه‌ی همه‌گیر تبدیل کرد. دخیل شدن توده‌ی کارگران در امر سازمان یابی‌شان، نمی‌تواند در انزوا از مبارزات جاری صورت گیرد. در موقعیت فعلی، تنها دامن زدن به یک حرکت سراسری است، که می‌تواند هم

سدهای جلوی قدرقدرتی دولت ببندد و هم زمینه‌های عملی شکل‌گیری گسترده‌ی تشکلهای کارگری را فراهم کند. اگر توده‌ی کارگران در میدان نباشند، تشکل توده‌ای ایجاد نخواهد شد. و از طرف دیگر، اهمیت تشکل توده‌ای در توان آن برای متحد و در صحنه‌نگه داشتن توده‌ی کارگران است، و نه صرفاً در وجود یک سازمان. غالب شدن کارهای با قراردادهای موقت در شرایط حاضر، متحقق کردن سازمان یابی کارگری را با مشکلات جدیدی مواجه کرده است. دیگر حتا محل کاری که کارگر قرار بود در آن جا و بر متن آشنایی حاصل از آن متشکل شود، مبنای مادی ندارد. این، یعنی سیال شدن بخش اعظم طبقه‌ی کارگر و در نتیجه، ضرورت یافتن راه‌های جدیدی برای

ایجاد وحدت و تشکل در میان این کارگران. هر تحلیل و تبیینی که از تاثیر تغییرات سازمان کار در شرایط حاضر داشته باشیم، اما بر سر یک چیز می‌توان توافق کرد: هر جایی که عضوی از خانواده‌ی کارگری هست، همان جا محل متشکل شدن است. این مساله خصوصاً برای کارگرانی که سابقه‌ی روستایی دارند و یا جوانند و کم تجربه در مبارزات کارگری (و از قضا، همین‌ها بخش اصلی کارگران با قراردادهای موقت هستند) اهمیت حیاتی دارد. در این پروسه است، که شناخت و آگاهی کارگران از نقش خود به عنوان یک طبقه انسجام می‌یابد و به قدرت نیروی جمعی خود پی می‌برند. این پروسه‌ای است برای قابل رویت کردن قدرتی، که زیر فشار سرکوب و یا ناآگاهی به نقش خود، متفرق مانده است؛ پروسه‌ای است برای با هم شدن و با هم ماندن در پیش برد امور موقتی و مقطعی و یا دراز مدت. در جوامع مدرن، مردم حق دارند نه فقط برای دفاع از حق حیات و حقوق اجتماعی و سیاسی خود، بلکه حتا برای مراد و تبادل نظر، یا اصلاً فقط برای تفریح و وقت گذراندن با یک دیگر، تجمع و تشکل داشته باشند. وارد شدن در این مرحله، تثبیت چنین جنب و جوشی و رسم کردن تشکل یابی در هر جایی، پیش شرط ارتقای سازمان یابی کارگری در سطوح بالاتر است.

این جا بر دو نکته در رابطه با درک از جایگاه تشکل‌های کارگری باید مکث کرد، بی آن که قصد ساده کردن مساله‌ای با چنین اهمیتی در کار باشد. اول: درکی است، که تشکل کارگری را عمدتاً در هیات محل استقرار و اداره و هرم سازمانی‌اش می‌بیند. در این نگرش (که حتا مهم نیست، که راست است یا چپ)، تشکل نه ابزاری برای پیش برد هدفی در درون جنبش، بلکه خود هدف است. این نگاه به سازمان یابی نه فقط در درون جنبش کارگری، بلکه اصولاً تاریخی طولانی دارد و لااقل در دوره‌ی معاصر در درون جنبش چپ نیز به وفور موجود بوده است. وقتی سازمان خود به هدف تبدیل شود، شانس و یا امکان توده‌ای شدن آن هم کاهش می‌یابد؛ و دوم: برداشتی است، که تصور می‌کند تشکل کارگری‌ای که امروز تشکیل می‌شود باید جواب همه‌ی معضلات بنی بشر را از هزار سال پیش و تا هزار سال بعد داشته باشد. نقطه‌ی قوت این دیدگاه را قطعاً نباید نادیده گرفت. شکست‌های پی در پی دهه‌های اخیر به درست هر کسی را که مصمم است قدمی در راه‌هایی از مناسبات ستم و استثمار

بردارد، مشغول سئوالات عمیق تر کرده است. در دو دهه‌ی اخیر، در سطح جهانی، ما شاهد پیش روی‌های بورژوازی و شکست و عقب نشینی‌های متعدد طبقه‌ی کارگر بوده‌ایم. و این در یک سطح عمومی، یعنی عدم برخورداری طبقه‌ی کارگر از یک سیاست پیش برنده، روشن و قابل دفاع در مقیاسی جهانی. همه‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، مستقل از جغرافیایش، قاعدتاً باید معطوف به یافتن راهی برای غلبه بر چنین شرایطی باشد. اما داشتن پاسخ به همه‌ی سئوالات نمی‌تواند پیش شرط هر حرکتی و در هر شرایطی باشد. زندگی باید ادامه داشته باشد، تا بتوان از بهبود آن حرف زد، برای بهبود آن تلاش کرد، و جهان را از شر نافیان زندگی برای توده‌ی عظیم کارگر و زحمت کش خلاص کرد.

با حفظ همه‌ی سئوالات مهم و در خاطر نگه داشتن همه‌ی چراهای تجارب گذشته، در هر جایی و به هر بهانه‌ای باید متشکل شد. طبقه‌ی کارگر باید بتواند چشم خود و جامعه را بر روی این نیرو میخ کوب کند. اگر سازمان کار منجر به سیال شدن بخش اعظم طبقه‌ی کارگر شده است، سازمان یابی کارگری نمی‌تواند به این خصیصه بی توجه باشد. برای این کار راهی جز به هر بهانه‌ای و در هر جایی متشکل شدن نیست. آن چه که مهم است، حرکتی است که شکل می‌گیرد و قدرت و توان کارگران را هم به خود طبقه‌ی کارگر و هم به دولت و سرمایه داران نشان می‌دهد؛ این پیش شرط و لازمه‌ی نهادی شدن سازمان یابی کارگری است، اگر سازمان یابی را صرفاً در استقرار فیزیکی و هدف شدن خود سازمان ببینیم. نهادی شدن تشکل مبارزاتی کارگری تنها در تثبیت پروسه‌ی اداری آن نیست، بلکه در ملکه‌ی ذهن شدن این اصل است که طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به مثابه یک طبقه ظاهر شود، مادام که تفرقه و پراکندگی وجه مشخصه‌ی حیات آن است. در چنین صورتی، متشکل شدن و متشکل عمل کردن به بديهيات زندگی طبقه‌ی کارگر تبدیل می‌شود.

هر جایی که عضوی از خانواده‌ی کارگری هست، همان جا محل متشکل شدن است.

پایان دادن به این وضعیت، طبعاً، مبارزه‌ای همه جانبه را می‌طلبد. مبارزه‌ای که حق اشتغال، حق شهروندی، امنیت شغلی، حق تشکل، و غیره و غیره، تنها بخشی از مطالبات آن

هستند. امروز برای پیش رفتن باید ترمزی بر سر راه تعرضات بی امان دولت سرمایه به زندگی میلیون‌ها کارگر گذاشت. در مقابل یک اقدام مبارزاتی سراسری، طبعاً، واکنش‌ها متفاوت خواهد بود. راست که هر نوع اعتراض رادیکال در جامعه را خشونت می‌نامد، انگشت به سوی حضور آمریکا در منطقه و معضلات دیگر خواهد کشید، تا از مضرات اعتراض سراسری و احیاناً متوقف شدن چرخ امور در یک شرایط حساس سیاسی سخن بگوید. و بخشی از چپ، انقلابیون قدیمی و لیبرال‌های جدید، با چشم بستن به آوانتوریسم گذشته‌ی خود، چنین اقدامی را آوانتوریستی خواهد خواند. هر دوی این نگرش‌ها، کارگر را جز در راستای سیاست و برنامه‌ی خود، شایسته‌ی دخالت در سیاست و تغییر در جامعه نمی‌دانند. این نوع سیاست را البته بهتر است، که طبقه‌ی کارگر با دست و دل بازی تمام به خود این نیروها واگذار کند.

تهدید، اضطراب، فقر و ناامنی بیداد می‌کند. تک تک آحاد طبقه‌ی کارگر درد امروز خود را می‌شناسند. همه به دنبال راه حل‌اند و عقب نشینی هم حدی دارد. سخن گفتن از لزوم یک واکنش سراسری، با توجه به تشدید سرکوب، طبعاً ساده نیست. اما مگر تحمل این شرایط ساده است؟ خطر انفجار و رکود واقعی است. اگر چنین خطری واقعی است، پس قطعاً باید برای آن آماده بود. راهی نیست جز متحد شدن و طرح محوری ترین خواست‌هایی که یک باره فشار گسترده‌ای را از دوش خانواده‌های کارگری بردارد، و مانع مهمی در مقابل پیش روی‌های دولت بگذارد. این کار، کار خود کارگران است. اگر دولت، کارگران را دسته دسته بیکار می‌کند و حقوق شان را نمی‌دهد، وقتی هم که تقاضای طلب دست مزدشان را می‌کنند، می‌گشودشان؛ نمایندگان شان را زندانی می‌کند؛ تلاش شان را برای متشکل شدن سرکوب می‌کند؛ دیگر با هیچ منطقی صلاحیت ماندن ندارد. همین برای اثبات عدم صلاحیت چنین دولتی کافی است. این که آیا این بخش تجاری است، که مجری این مصایب است یا بخش صنعتی، و یا نگرانی از این که تلفیق نقش سرمایه‌ی تجاری و نیروی نظامی چه معجونی خواهد شد، کمکی به حل مسایل طبقه‌ی کارگر در لحظه‌ی حاضر نمی‌کند. آن چه که مهم است، جایگاه کل سیاست بورژوازی ایران است. جلوی تاخت و تاز این سیاست را باید گرفت.

دسامبر ۲۰۰۶